

سخنرانی محسن قانع بصیری در مرکز تحقیقات استراتژیک

## جهانی شدن،

## ساختارهای مبادلاتی و توسعه ما

خوشحالم که در جمع محققان ارجمند و همکار هستم. نکته نخستی که به آن اشاره می‌کنم این است که جهانی شدن معاصر را باید رویدادی مهم تلقی کرد، چرا که تمامی قلمرو تفکر و دگرگونی‌های مبتنی بر ساختارهای متمرکز را در هم ریخته و یا در حال ریزش آنها است. متذکر می‌شوم که جهانی شدن همواره وجود داشته است. تنها تفاوت جهانی شدن این عصر با اعصار دیگر، تغییرپشتوانه نیرویی است که جهانی شدن معاصر را به طور جدی در دستور کار خود قرار داده است. برای آنکه خواننده عزیز با تحولات جهانی شدن در اعصار مختلف آشنا شود، می‌توانیم سه دوره مشخص جهانی شدن را مورد بررسی قرار دهیم. اینان عبارت اند از:

الف- جهانی شدن با پشتوانه قدرت سیاسی یا دوران جهانی شدن ناپایدار و انفجاری

ب- جهانی شدن با پشتوانه قدرت اقتصادی - سیاسی یا جهانی شدن از منظر مدرنیته

ج- جهانی شدن با پشتوانه هر سه قدرت فرهنگی - اقتصادی و سیاسی یا جهانی شدن پایدار و معطوف به نیروهای شتاب‌دهنده توسعه حوزه‌های مختلف جهان. در این بخش تحلیل‌های پدیدارشناسانه وارد میدان می‌شوند.

در اینجا من ناچارم دربارهٔ هر یک از این سه میدان اندکی بحث کنم تا بتوانم به موضوع اصلی مان بازگردم:

## الف- جهانی شدن با پشتوانه قدرت سیاسی

### ب- جهانی شدن در حول دو محور

#### اقتصادی - سیاسی

با ظهور انقلاب صنعتی و ظهور فعال پژوهش در سازمانهای کار بود که امکان تجمع قدرت اقتصادی از طریق ظهور سازمانهای کار «درون زای قدرت» فراهم آمد. بدین ترتیب این امکان که بتوان بجای منابع کانی کمیاب، منابع دیگر کانی را از طریق سه میدان کار تبدیل به ثروت نمود پدید آمد. سه نیروی مهم زایش دانش (پژوهش)، تبدیل (تولید) و مبادله (تجارت) می توانستند، قدرت علمی غیرقابل انتقال را تبدیل به قدرت تجرید شده و به شدت قابل مبادله بنام پول کنند. به عبارت دیگر قدرت علمی که مالکیت آن از نقطه نظر فرهنگی غیرقابل انتقال است با گذر از دو مرحلهٔ تبدیل و مبادله به صورت کالا یا خدمات اقتصادی قابل مبادله درمی آمد و ارزش اقتصادی - تجاری آن به صورت اعتباری آشکار می گردید.

در آغاز که سرعت نیروی تغییر کم بود، این طور تصور می شد که جهانی شدن از طریق توجه به کمیتهای ثابت تقاضا در حوزه های جغرافیایی متعدد و فتح بازارهای آنها امکان پذیر است. این چنین بود که عصر استعمار پدید آمد.

عصر سلحشوران قدرت سیاسی عصری بود که یک نیرو می خواست صرفاً با پشتوانه فرامین برآمده از قدرت نظامی و تحکمی خود، جهان را تسخیر کند. در این دوره هنوز سازمانهای کار توان درون زایی قدرت را به حدی که بتوانند قدرت سیاسی را کنترل کنند، نداشتند. تمامی دیالوگها یکسویه بوده و تنها در حوزهٔ قدرت نظامی بود که می توانستند نوعی ارتباط به شدت ناپایدار را پدید آورند. پدید آمدن امپراطوریهای بزرگ که تنها می توانستند به قدرت نظامی - سیاسی خود متکی باشند، امکان ظهور ارتباطات مبنی بر دو سوی مستقل را از بین می برد. از این رو منابع نه براساس آدابهای اقتصادی، که براساس قدرت سیاسی تقسیم می شدند. بهمین دلیل تنها به منابعی از ثروت توجه می شد که دیر فاسد شده و به سرعت قابل انتقال باشند. منابع کانی کمیاب چون طلا، جواهرات و از این قبیل اساس مذاکرات یکسویه را تعریف می کردند. در این نوع مناسبات روند مذاکرات دوسوی پیروز و شکست خورده، در حول محور ثروتهایی دور می زد که گروه شکست خورده آنها را مخفی کرده بودند. به همین دلیل داستان

دیگر فتح یک حوزه جغرافیایی ماهیتی صرفاً سیاسی و جریانی مستقیم از غارت داشته‌های این حوزه‌ها نبود، بلکه روند بعدی را جریان مبادله‌ای تعیین می‌کرد که نیازمند به اشکال دیگری از ارتباط بود. اکثر این مبادلات در آغاز مبتنی بر مبادلات دو عنصر مواد خام با کالا و یا خدمات بودند. هر دو ارزش، یعنی ارزش مواد خام (که قبلاً هیچ ارزشی نداشتند) و کالا یا خدمات را همان حوزه‌ای تعیین می‌کرد که توانایی انکشاف ارزش علمی، ارزش اقتصادی و ارزش بازاری را یافته بود.

در نگاهی دیگر، از انقلاب صنعتی به بعد بود که برای اولین بار موضوع مهم تقاضا به طور جدی مطرح گردید. جریان مبادلات مواد خام می‌توانست برای کشور فروشنده نوعی قدرت تقاضا پدید آورد. تنها نکته مهم آن بود که کشورهای صنعتی شده بتوانند همین پتانسیل مالی ایجاد شده را به سوی کالاها و خدمات تولیدی خود هدایت کنند. نیروی نظامی این بار

صرف رقابت میان قدرتهایی می‌شد که می‌خواستند حجم بیشتری از روند مبادلات مواد خام با کالا یا خدمات را نصیب خود کنند. جنگهای ناپلئون و دو جنگ ویرانگر اول و دوم مصداق همین رقابتها بودند.

در کشورهای جهان سوم معرفت بر اینکه چه تعریف واقعی در پس کلمه استعمار وجود دارد، به آسانی حاصل نشد. در تصور بسیاری از افرادی که در حوزه علم و تحلیل قدرت در

جهان صنعتی نشده کار می‌کردند، قدرت چیزی جز مجموعه‌ای غارتگر و به اصطلاح چنگیزی نبود که می‌آمدند و منابع آنها را مستقیماً غارت کرده و می‌رفتند (مابقی را هم می‌سوزاندند) اما این قدرت جدید از نوعی دیگر بود. او با دستی پر از کالا می‌آمد و حتی کالاهایش را با قیمتی ارزاتر ارائه می‌داد. آنها نمی‌دانستند که در پس این مبادلات چه نیروی غارتگری نهفته است و تفاوت این نیرو با نیروی قبلی چیست؟ آنها نمی‌توانستند برای خود توجیه کند که چگونه ممکن است این کشورها تکنولوژیهای تولید الکتریسته، تکنولوژی احداث راه آهن و راههای دیگر را مجاناً در اختیار آنها می‌گذارند. آنها متوجه نبودند که بدون جاده نمی‌توان از اتومبیل و حمل و نقل سریع کالاها بهره برد. درک این نکته که بدون انرژی الکتریسته نمی‌توان، لوازم الکتریکی را مصرف کرد و در نتیجه تقاضایی برای این کالاها به وجود نخواهد آمد. برای آنها دشوار بود.

بهر روی جهانی شدن در دوره دوم یعنی در آغازین مرحله انقلاب صنعتی از طریق توسعه بازارهای اقتصادی با ظرفیت ثابت تقاضا و بسط امپراطوریهای با توان تحمیل مبادله مواد خام در برابر کالا و خدمات تعریف می‌شد. ثروت حاصل از فروش مواد خام به وحدت دو قدرت سیاسی - اقتصادی، به ویژه در جهان با توسعه گند انجامید. وحدتی که منجر به ظهور حکومتها و دولتهای متمرکز، و در حجاب قرار دادن دو

قانون اصلی مبادله انجامید. دو قانونی که اعمال آن می‌توانست در بروز اختلاف شدیدی که امروزه میان جهان با توسعه شتابان با جهان با توسعه کند پدید آمده جلوگیری کنند. همین بحران اختلاف بیش از حد است که از سرعت تحول به سوی نظام جدید جهانی شدن یا حرکت سوم به شدت کاسته است.

جهانی شدن در دوره دوم را نه جهانی شدن بلکه باید نوعی شبه جهانی شدن نامید. جریانی که با شتاب‌گیری پژوهش و افزایش توان نوزایی در سازمانهای کار در جهان با توسعه شتابان، به سرعت مرض ناتوانی در زایش تقاضا در خود را آنهم بدون پشتوانه مواد خام آشکار کرد. هر چه بر میزان ارزش دانش و تکنولوژی به دلیل پژوهش بیشتر، افزوده می‌شد، از ارزش مواد خام کاسته می‌گردید. در این شرایط بسیار طبیعی بود که مواد خام نتوانند این حجم عظیم از تمرکز و ناتوانی در درون‌زایی سازمانهای کار در جهان سوم را جبران کنند. بحرانی پدید آمد. بحرانی بسیار خطرناک. این بار این جهان صنعتی بود که دریافت، دیگر نمی‌تواند مکانیسمهای کهنه را مبادلاتی را در بازاری که مدام قدرت تقاضایش به دلیل کاهش ارزش مواد خام کاهش می‌یابد استمرار بخشد.

پیش از آنکه به سومین دوره جهانی شدن پردازیم باید از یک لایه میانی مهم بین دوران دوم و سوم نام ببریم که باید آن را از طریق اقتصاد کینزی ردیابی کنیم. کینز تنها کسی بود

که در فاصله میان دو جنگ اول و دوم متوجه این نکته مهم شد که از بعد از انقلاب صنعتی هر چه جلوتر رفته و خواهیم رفت، ایجاد و توسعه تقاضای مؤثر نقش بسیار مهم در اقتصاد جهانی بازی خواهد کرد. در آغاز کینز کوشش کرد از طریق فاکتورهای صرفاً اقتصادی به روند کنترل و توسعه تقاضای مؤثر توجه کند. او سه فاکتور بهره، اشتغال و پول را به عنوان منابع مهم این تغییر در تئوری خود به کار برد و نشان داد که بهینه‌سازی نرخ بهره یکی از ویژگیهای مهم اقتصاد توسعه است. بهره باید به اندازه‌ای تعیین شود که نه نرخ سرمایه‌گذاری را کاهش دهد و نه نرخ پس‌انداز را. بنابراین افزایش اشتغال تابع بسیار مهمی است از میزان پول در گردش. هر چه دولتها پول بیشتری برای گریز مقطعی از بحرانی که در پیش دارند چاپ کنند، در حقیقت خود را در دامی خواهند انداخت به نام دام ناتوانی از بهینه‌سازی نرخ بهره، چرا که اراده آنها در بهینه‌سازی این نرخ از دست می‌رود و بازار خارج از اراده آنها نرخ بهره را تنظیم می‌کند.

اقتصاد کینزی به ویژه در آمریکا که خود از وحدت چندین ده کشور تشکیل شده بود توانست زمینه را برای افزایش قدرت تنوع در عرضه فراهم آورد، به طوری که برای اولین بار از اواسط دهه هفتاد متوجه شدیم که قدرت نوآوری در تکنولوژی می‌تواند در برابر جریان افت تقاضا از طریق عرضه نوین، جریانی جدید از تقاضا پدید آورد. هر چه تکنولوژی توان‌زایی

در چنین دنیایی دیگر هیچکس نمی تواند بدون توجه به سرعت دیگری، برای خود بازاری مناسب و درخور پدید آورد.

برای ما که سالها اسیر اقتصاد مبادلاتی کهنه نفت- کالا بوده ایم، هنوز هم نفت به صورت یک ماده خام استراتژیک جایگاه خود را برخلاف دیگر مواد خام حفظ کرده است. حرکت از نظام کهنه به نظام نوین مبادلاتی، بسیار پیچیده خواهد بود. عناصر بسیاری از قدرت که محصول روندهای قبلی اند، هنوز هم می توانند به پشتوانه همین مواد خام حضور داشته و از طریق این منبع نظرات تمرکزطلبانه و فاقد بهره‌وری و تنوع کیفی خود را اعمال کنند. به همین دلیل آنها توانایی تنظیم ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه را با نظام جدید مبادلاتی جهان ندارند. پس ما ناچاریم ویژگی دوران سوم جهانی شدن را در تطابق با وضع خودمان مورد بررسی قرار دهیم.

گفتیم مهم ترین عاملی که مفهوم جهانی شدن را نسبت به ادوار قبلی بسیار متفاوت کرده است، از ضرورت دستیابی به شتاب یکسان توسعه و البته با اختلاف پتانسیلهای مختلف ناشی می شود. تنها از طریق این توجه است که جهان با توسعه شتابان قادر به تنظیم بازارهای فعال و قابل اعتماد برای خود خواهد شد. ظهور این ضرورت این شانس را برای ما به وجود می آورد که بتوانیم خود را از میدان اختلاف بسیار حساس مبتنی بر مبادله با ارزشهای افزوده

و تنوع‌زایی بیشتری داشته باشد زمینه برای توسعه و تنوع بازارها فراهم می شود. ظهور این پتانسیل جدید از یکسو و افت ارزش مواد خام از سوی دیگر بود که موجب ظهور سومین مرحله جهانی شدن شد. روندی که ما آن را مرحله کامل شدن میدانهای ارتباطی و مبادلاتی در جهان می نامیم. چرا که باید هر سه نیروی پژوهش، تولید و تجارت میان هر دو جهان فعال می شدند.

تحرك به وجود آمده حاصل از نیروی جدید آنچنان بود که به یکباره سیل جریان انتقال سرمایه و تکنولوژی از جهان صنعتی با توسعه شتابان بسوی جهان با توسعه کند آغاز شد.

ضرورت توجه به کوچک سازی حکومتها و بهینه سازی ساختارهای غول آسا و رانت‌زا و مبارزه با فساد حاصل از این مجموعه، به صورت امری اجتناب ناپذیر درآمد، این بار این جریان تولید بود که باید نقش خود را در زایش نیروی تقاضا در جهان با توسعه کند نشان می داد. این بار اگر باید کالاهای با ارزش افزوده کم و متوسط از سوی جهان با توسعه کند به سوی جهان با توسعه شتابان آنهم برای ایجاد تقاضا در جهان با توسعه کند به حرکت درآیند، پس هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه تمامی ساختارهای آنها مورد تجدیدنظر قرار گرفته و توان آنها به صورتی درآید که جریان توسعه کند به جریان توسعه با سرعتی مناسب بدل شود.

زیاد و کم، به حوزه‌های با ارزش افزوده بالا بکشانیم. با این تفاوت که هنوز هم به دلیل استثناء بودن نفت نسبت به سایر مواد خام درگیر ساده‌ترین مسائل دوره انتقال اقتصاد سیاسی و فرهنگی مبتنی بر مواد خام به نظام کالایی هستیم. این درگیری سه بحران عمده را در روند جهانی شدن در برابر ما قرار داده است. اینان عبارت‌اند از:

الف- بحران قدرت در ساختارها و لایه‌های درونی سیاسی، اقتصادی جامعه ما: همان‌طور که گفتیم به دلیل وجود نفت به عنوان ماده خام

استراتژیک، چندین لایه قدرت متضاد در مجموعه ساختارهای اجتماعی ما پدید آمده‌اند.

این بحران آنگاه قابل رفع است که بتوانیم نفت را از میدانی مبتنی بر ساختارهای کهنه ارتباطی به میدانی تبدیلی بکشانیم و از منابع قدرت آن برای انتقال استفاده کنیم. به عبارت بهتر باید دکترین امنیت متمرکز صرفاً سیاسی را به دکترین امنیت لایه‌ای سیاسی-اقتصادی متأثر از پژوهش تبدیل کنیم. وجود هرگونه قدرت فاقد بازخورد کنترلی می‌تواند، تعادل‌های حساس لایه‌ای امنیت اقتصادی را به خطر اندازد.

ب- بحران دوم بحرانی اجتماعی است که خود حاصل تبدیل یک ساختار فرهنگی فاقد قدرت بهره‌وری و توان زایش تکثیر کیفی به حالت معکوس آنها می‌باشد. در این شرایط ناچاریم روابط انسان ایرانی را با کار به صورت ارزشی -عقلایی تبیین کنیم. تا از این طریق به فردیت

مستقل با توان زایش دست پیدا کنیم. در جامعه ما هنوز مشاغلی مهم چون بنایی، عملگی و سپوری فحش محسوب می‌شوند. هنوز هم در حوزه تربیت خانوادگی رابطه‌ای اصیل میان کار و تحصیل برقرار نشده است. این وضع منجر به ظهور حالتی ضد فرهنگی نسبت به کار و زندگی مستقل فرد شده است. این حال در شرایط اقتصادی فعلی، نوعی نیروی فشار برای کاهش سن ارتباط با کار پدید آمده است که خود از علائم مهم ظهور جامعه مدرن است.

ج- بحران منطقه‌ای و جهانی: این بحران خود محصول اختلاف پتانسیل بسیار زیاد کشورهای با توسعه شتابان با کشورهای با توسعه کند می‌باشد. به ویژه این بحران در منطقه خاورمیانه که صاحب نفت است بیشتر جلوه می‌کند. به همین دلیل، رویدادهای بحران‌زای اصلی دنیا کاملاً در منطقه خاورمیانه ظاهر می‌شوند. وجود این توهم که می‌توان امنیت جهان را با دو نوع دکترین متضاد مبادلاتی مبتنی بر «کالا» و مبادلات «مواد خام- کالا» پی‌ریخت، منجر به ظهور شبکه‌های تروریستی ضد امنیتی در این منطقه گردید. بنابراین هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه ما هم دکترین مبتنی بر مبادلات کالایی را محور اصلی تعریف امنیت منطقه‌ای و جهانی خود قرار دهیم. به هر صورت اگر بخواهیم امنیت روبه توسعه را برای جامعه تعریف کنیم باید جهانی شدن را از طرق زیر دنبال کنیم:

○ از شما چند مقاله دربارهٔ جهانی شدن در منابع مختلف درج شده است، با توجه به تمامی آن مباحث، فکر می‌کنید، جهانی شدن دارای چه پیشینه‌ای است؟

● سابقه جهانی شدن به زمانی می‌رسد که اولین جادهٔ بزرگ ارتباطی و مبادلاتی میان شرق و غرب کشیده شد و آن جاده ابریشم بود. پس از آن، با کشف تنگهٔ ماژلان و سفر کریستف کلمب این روند ادامه یافت و سرانجام اولین سفر به دور دنیا انجام شد. طی این دوره که باید آن را اولین دوره جهانی شدن نامید، زمین بیکران به زمین مدور و محدود تبدیل گردید. به عبارت بهتر با این سفر بود که برای اولین بار جهان با رویدادی جدید روبرو گردید. رویدادی که طی آن بشر توانست در طول مداری به دور کره زمین با فاصلهٔ زمانی نسبتاً زیاد با اخبار جهان آشنا شود و عجایب ملل دیگر را نظاره کرده و اخبار آن را به مناطق دیگر جهان انتقال دهد. تاجران، دریانوردان و کاروان سالاران، نیروهای اصلی ایجاد این فضای جهانی بودند.

با این حال یک چیز کم بود و آن توان تنظیم صورتهای مختلف ارتباطی و مبادلاتی میان حوزه‌های مختلف این چرخه به ظاهر مسدود بود. در حقیقت این انقلاب صنعتی بود که توانست مفهوم کشف منابع شناخته شده برای غارت فیزیکی را به مفهوم کشف منابع برای مبادله تبدیل کند. تا پیش از عصر استعمار رویداد جهانی شدن توسط قدرتهای محدود می‌گردید که تنها کارشان غارت فیزیکی منابع کشورهای

الف- در عرصه سیاسی موضوع مهم تعریف روشن از قدرت و بازخوردهای کنترلی آن میان سه قوه و رهایی از بحران قدرتهای بدون بازخورد است.

ب- در صحنه اقتصادی موضوع مهم دستیابی به سازمانهای درون‌زای قدرت است. به طوری که بتوانیم از طریق نهادینه کردن پژوهش در سازمانهای کار شتاب لازم را به توسعه بدهیم.

ج- در عرصه فرهنگی موضوعات زیر باید مورد توجه قرار گیرند:

- ایجاد نظام آموزش سه بعدی

- بازآفرینی ارزش کار، به ویژه کارهای خدماتی در سنین پایین و توجه به رشد قدرت استقلال در جوانان از طریق ارتباط آنها با کار و خانه

- ایجاد یک نظام خلاق حاکی از ارتباطات اقناعی میان مدیریت و کادرها

- رهایی از تضاد برنامه‌ریزی و اجرای متمرکز فرهنگی در مقابل ضرورت برنامه‌ریزی غیرمتمرکز اقتصادی.

در خاتمه امیدواریم بتوانیم با تبیین صحیح عقلایی این سه رویداد، دکترین توسعه کشور را به ویژه در رابطه با رویدادهای معطوف به جهانی شدن تدوین و اجرا کنیم. به طور خلاصه این دکترین باید بتواند با سه بحران قدرت، تحول فرهنگی و مسائل جدید جهانی مقابله کرده و جایگاه ما در میان کشورهای با توسعه شتابان نشان دهد.

بود که در تیررس آنها قرار می گرفتند. ایران یکی از همان کشورها بود که مدام در معرض این حملات از شرق خود قرار می گرفت.

در مرحله بعد با ظهور انقلاب صنعتی، آنچه که برای قدرتهایی که صنعت را خلق کرده بودند مهم بود، دو مقوله بهم پیوسته مواد خام برای کارخانجاتشان و بازار برای محصولاتشان بود. بنابراین از یکسو مبادله مواد خام با کالا می توانست نوعی جریان زایش تقاضا برای آنها فراهم سازد و از سوی دیگر تحت تأثیر جریان بطئی نوزایی در اولین مراحل بعد از انقلاب صنعتی، هر کشور صاحب صنعت می کوشید حوزه های جغرافیایی بیشتری (به ویژه آن حوزه هایی که صاحب مواد خام شناخته شده مورد نیاز آنها بودند) را تصاحب کند. این چنین بود که عصر استعمار پدید آمد. دو جنگ اول و

دوم جهانی نیز محصول همین رقابتها بود. به عبارت بهتر جهان در آن زمان دارای دو مکانیسم زایش تقاضا بود، یکی براساس تولید و تنوع کالایی که میان کشورهای صنعتی رواج داشت و دیگری براساس مواد خام که محور اصلی تولید نیروی تقاضا در جهان سوم بود. جهانی که جز مبادله مواد خام با کالا، نیروی دیگری برای زایش تقاضا نداشت.

مرحله دوم جریان جهانی شدن در حقیقت مرحله درون زا برای کنترل و افزایش تقاضا در درون کشورهای صنعتی بود. مرحله ای که توانست زمینه ساز تحولی اساسی در تکنولوژی و شتاب در نوآوری توسط آن گردد. «کینز» در

فاصله جنگ اول و دوم نظریه پول - اشتغال و بهره خود را ارائه کرد. براساس این نظریه می توان با فاکتورهای اقتصادی جلوی جریان افولی تقاضا و تقدیر تناوب بحران - رونق را در جریان تحولات اقتصادی گرفت. مهم ترین کشوری که توانست اقتصاد کینز را به طور کامل در خود پیاده کند آمریکا بود. آمریکا که از وحدت دهها کشور تشکیل شده بود می توانست بازاری قوی از طریق مکانیسمهای متقابل عرضه و تقاضا پدید آورد. نیروی ثروت می توانست میان دو سطح پس انداز و تقاضای خرید قرار گرفته و یک جریان درون جوش را در خود تدارک کند. براساس گفته کینز عصر سلحشوران سیاستمدار به پایان رسید و عصر زیرکان اقتصاددان آغاز گردید.

جریان جهانی شدن در این مرحله با طرحهایی چون طرح مارشال آغاز گردید. براساس این طرح برای اولین بار موضوع تقاضا (حداقل میان کشورهای صنعتی) ماهیت صرفاً سیاسی خود را از دست داد و ماهیتی رقابتی - اقتصادی به خود گرفت. همین زمینه بود که توانست نیروی نوآوری درون صنعتی را بیدار کرده و شتابی حیرت انگیز به توسعه تکنولوژی دهد. عصر سوم جهانی شدن نیز با همین شاخص، یعنی نیروی زایش تقاضا از طریق نوآوری مدام به وسیله تکنولوژی آشکار شد جریان نوآوری در تکنولوژی قادر گردید مدام تقاضاهای جدید بیافریند. سهم مواد خام را در ارزش تمام شده کالا کاهش دهد و در کشورهای با توسعه کند



به تدریج دو اصل مهم مبادله را که اقتصاد سیاسی مواد خامی در دوران پیش مخفی کرده بود آشکار سازد.

در حقیقت آشکارسازی همین دو اصل بود که دوره سوم جهانی شدن را پدید آورد. دوره ای که دیگر یک سیستم با شتاب توسعه بالا نمی توانست بدون توجه به سیستمهای اطراف خود چنین شتابی را استمرار بخشد. چرا که در این شرایط مبادله که مهم ترین رکن تحرک در اقتصاد سیاسی و فرهنگ توسعه است از دست می رفت.

#### ○ می توانید درباره این دو اصل توضیح

بیشتری بدهید؟ اما پیش از آن این نکته هم از سخنان شما این طور برداشت می شود که علت اهمیت تکنولوژی اطلاعات در همین نو شدن مدام و توان زایش تقاضاهای جدید است. آیا چنین است؟

● نکته ای اخیراً که فرمودید باید بگویم برداشت بسیار درستی است. اما در مورد دو اصلی که متذکر شدم. اصل اول می گوید؛ هیچ تاجر زرنگی به دنبال مشتری فقیر نمی رود. طبیعی است تاجر زرنگ به دنبال آن نیرویی می رود که واقعاً توانایی ایجاد تقاضا در خود را دارد.

در دوره اول و دوم کشورهای ضعیف، هیچ چاره ای نداشتند مگر آنکه تقاضای مؤثر خود را متکی به فروش مواد خام کنند. اما در دوره سوم

با توسعه تکنولوژی و کاهش ارزش مواد خام در کل ارزش یک فعالیت صنعتی (و در مقابل افزایش ارزش علم و تکنولوژی) دیگر مواد خام قادر به ایجاد کششهای لازم در تقاضا نبودند. ضمن آنکه استفاده از این روش کهنه شده، در جهان سوم دولتهای غول آسا با تولیدی با بهره وری و کیفیت اندک پدید آورده بود. بنابراین اصل، شرایط باید به گونه ای تنظیم می شد تا نیرویی غیر از نیروی مواد خام بتواند در ایجاد تقاضا نقش بازی کند. در حقیقت با توجه به این اصل، نیروی جدید همان نیروی تولیدی بود که می توانست به جریانی از درون زایی تقاضا استمرار بخشد. و این همان نکته ای بود که در اصل بعدی خود را آشکار کرد.

بر اساس اصل دوم؛ اختلاف تکنولوژیک نمی تواند از حدی که آن را حد مبادله می نامیم افزایش یابد. در غیر این صورت مبادله که شرط حیات تمامی سیستمهاست قطع می شود. کشوری که فاقد جاده است، ناتوان در مصرف اتومبیل است، حتی اگر قدرت خرید آن را داشته باشد.

با توجه به این دو اصل می توان چنین نتیجه گرفت که تنها در دوره سوم بود که جریانی از انتقال سرمایه و تکنولوژی از سوی «کشورهای با توسعه شتابان» به سوی «کشورهای با توسعه کند» آغاز گردید. همین جریان بود که اصطلاح جهانی شدن را با خود یدک می کشید. با این جریان، جهانی شدن به معنی ایجاد شرایطی بود

کشورهای به ظاهر سوسیالیستی بلوک شوروی با این کشورها به وجود آورده بود (اصولاً اقتصاد سیاسی کمونیستی همین وحدت را پدید می آورد). این جریان نه تنها دولتهایی غول آسا پدید آورد، بلکه جریان معکوس زایایی قدرت اقتصادی از پایین ترین هرم سیاسی قدرت (یعنی سازمانهای کار) و حرکت آن به سوی رأس هرم قدرت سیاسی از طریق بازخورد مهم امنیت - مالیات را واژگون کرد. واقعیت آن است که دولتهایی که ثروت گاه حیرت بار خود را که از فروش مواد خام به دست می آوردند، به سهولت قادر بودند روند واژگونه ریزش قدرت از رأس هرم به پایین را به نمایش گذارند.

دکترین سیاسی در دوره اول نظام مبادلاتی (همان دوره دوم جهانی شدن)، مفهوم امنیت فوق الذکر را کاملاً متکی به حوزه های جغرافیایی دارای مواد خام ارزشمند کرد. اما به دلیل سقوط ارزش مواد خام در برابر دانش و تکنولوژی وضع به شدت دگرگون شد. بر این اساس امنیت مقوله ای درونزا و تابعی از رقابت آزاد، رعایت حقوق بشر، حذف حقوق ویژه ای که تکنوبوروکراسی برای خود تدارک دیده بود تعریف می شد. به عبارت بهتر امنیت سیاسی و متمرکز به امنیت اقتصادی و لایه ای تبدیل شد.

○ به نظر می رسد در خاورمیانه جریانی دیگر حاکم بود؟  
● البته باید توجه داشت که در این شرایط تنها

که طی آن باید مبادله مواد خام با کالا به مبادله مهم کالا - کالا تبدیل شود. عبارت بهتر شاید این باشد که بگوییم؛ دوره رقابت برای حوزه های جغرافیایی به پایان رسیده بود و رقابت به قلمرو ارزشهای افزوده و قدرت زایش تقاضا و بازار کشانده می شود. بدین ترتیب سیلی از دانش و تکنولوژی از سوی کشورهایی که توان زایش مدام نوآوری داشتند، به سوی کشورهایی که میراث زندگی با مواد خام، مجموعه نظام تولیدی آنها را کرخ و ناتوان از ارائه بهره وری و کیفیت کرده بودند، آغاز شد و می شود.

○ تأثیرات مجموعه رویدادهایی که فرمودید بر روی روابط سه قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را چگونه ارزیابی می کنید؟

● براساس همین جریان است که می توان بنیادهای اصلی و مهم جهانی شدن را (به استثنای محیط زیست که بعداً درباره آن به گفتگو خواهیم نشست) به شرح زیر طبقه بندی کرد:  
۱- در صحنه سیاسی و اقتصادی موضوع مهم معکوس کردن ساختار واژگون اقتصاد سیاسی جهان سوم بود. میراث اقتصاد سیاسی متکی به مواد خامی که دولتها انحصار آن را به دست داشتند، وحدت در قدرت سیاسی و اقتصادی در نهاد حکومتی - دولتی بود. این وحدت مشابهت های ساختاری زیادی میان اقتصاد

نفت بود که از این قاعده پیروی نمی کرد. شاید به دلیل همین دوگانگی میان دکترین جدید امنیتی با دکترین کهنه امنیتی که در خاورمیانه دنبال می شد بود که تمامی بحران دنیا در منطقه خاورمیانه متمرکز گردید. رویدادی که شکل دیگر و خطرناک جهانی شدن را هم که حاصل آشکار شدن اختلاف توسعه دو سیستم مذکور بود به وجود آورد و آن شبکه های تروریستی بود.

به هر صورت اقتصاد سیاسی جهان به گونه ای شده است که هیچ کشوری نمی تواند بدون اصلاح سازمانهای کار خود و به ویژه توجه به بهره وری و کیفیت، جریانی از جذب سرمایه و تکنولوژی را پدید آورد. و این بدان معنی است که جهانی شدن حاصل تأثیر یک میدان یا توسعه شتابنده بر روی یک میدان با توسعه کند است. بنابراین هرچه در روند کاهش این اختلاف اهمال شود، امکان ورود آن کشور به حوزه مبادلات کالایی محدودتر می شود و به اصطلاح حوزه ضعیف به قلمروهایی کشانده می شود که مدام از قدرت اراده اش برای تنظیم جریان توسعه برای خود کاسته می شود. بنابراین لازم است جهانی شدن را همراه با روندهایی از برون گیری (جذب سرمایه و تکنولوژی) و درون زایی (اصلاح بهره وری و کیفیت) دنبال کرد.

از مهم ترین بازتابهای روندهای دوگانه فوق می توان به همان جریان سالم سازی روند واژگونه اقتصاد سیاسی و جداسازی قدرت

سیاسی از اقتصادی از طریق تنظیم بازخورد امنیت - مالیات میان این دو اشاره کرد. طی این جریان موضوع بسیار مهم تعدیل قوانینی که محصول دوره واژگونه اند مطرح می شود. ضمن آنکه عناصر دیگری نیز مطرح می کردند که در بخش دیگر به آنها خواهیم پرداخت.

○ یکی از مباحث مهم در جریان جهانی شدن به آینده فرهنگهای منطقه ای مربوط می شود. برخی راعقیده بر آن است که تمامی فرهنگها سرانجام بدون یک فرهنگ ریزش می کنند. آیا می توان چنین آینده ای را در مقابل ترسیم کرد؟

● یکی دیگر از موضوعات مهمی که در جریان جهانی شدن مطرح می شود، موضوع مهم فرهنگهای منطقه ای است. اقتصاد سیاسی واژگون مبتنی بر مصرف کالا و خدمات مدرن در مقابل مبادله مواد خام، جنس خاصی از فرهنگ را به وجود آورد که آن را فرهنگ شبه مدرن می نامیم. می دانید که در فرهنگ شبه مدرن حضور خلاق فرد تبدیل به حضوری منفعل می شود. به عبارت دیگر در حالی که ساختارهای ظاهری زندگی مردم مدرن می شود، عناصر اصلی ذهنی لازم برای تبدیل ابژه ها به سوژه های عقلایی پدید نمی آیند. بسیاری از ابژه ها کماکان به صورت سوژه های سنتی - اخلاقی ظهور می کنند. به همین دلیل انسان ایرانی اسیر شبه مدرنیته در تقابل با ماشین، این ابژه را به سوژه ای تراژیک تبدیل

می‌کند. نگاه کنید او چگونه در هنگام تصادف دو یا چند اتومبیل، توجهش آنچنان جلب می‌شود که راه‌بند می‌آید. درمقابل ببینید در هنگام تصاحب یک اتومبیل اولین کاری که می‌کند قربانی کردن است. این قربانی خود نمادی از سوژه‌ای است که به شدت تراژیک و اخلاقی شده است و در عین حال در چنبره تقدیری غیرقابل نفوذ گرفتار آمده است. به‌راستی در چنین حالی چگونه می‌توان یک میدان درون‌زای فرهنگ به وجود آورد؟ جریان جهانی شدن همیشه با «فرهنگ»، به صورت یک نیروی متغیر هویت‌زا نگاه می‌کند. به عبارت بهتر مدل اصلی و مهم برای توسعه از دیدگاه جهانی شدن، معطوف به این اصل مهم است که توسعه ذاتاً تکثرزاست. ضمن آنکه مدام بر توان ارتباطی این جریانهای دورن‌زا می‌افزاید. پس آن دسته از کشورهایی می‌توانند در جریان جهانی شدن قرار گیرند که بتوانند، ضمن تحقق جریانانی از درون‌زایی مولد که خود حوزه‌ای مستقل و هویت‌زا از نقطه نظر فرهنگی می‌آفریند، توان ارتباط و مبادله بالایی را با محیطهای دیگر از خود بروز دهند. به عبارت دیگر جریان توسعه از نقطه نظر فرهنگی در روند جهانی شدن جریانی است از زایش هویتی زایا و مستقل با توان ارتباط و مبادله‌ای رو به توسعه بیشتر و تکثرزایی گسترده‌تر.

○ با توجه به نکاتی که فرمودید، مشکلات بنیادین ما را برای ورود به عرصه جهان

### جدید چگونه طبقه‌بندی می‌کنید؟

● مشکل بزرگ ما در جریان رویدادی که آن را جهانی شدن می‌نامیم. از دو زاویه قابل نقد و بررسی است. اولین و مهم‌ترین مشکل، مربوط به عواملی است که در مقابل روند تبدیل یک نظام «برون‌گیر» به نظامی درون‌زا مقاومت می‌ورزند. و دومین مشکل مربوط به توان ارتباطی ما با جهان خارج است که خود متأثر از توان و قدرت تغییر و درون‌زایی اول می‌باشد.

- الف- طبقه اول: ارتباطات وابسته
- ب- طبقه دوم: ارتباطات مستقل
- ج- طبقه سوم: ارتباطات همبسته

○ پس می‌توان وابستگی، استقلال و همبستگی را سه دوره استعلایی در روابط فرد با جامعه و جوامع با یکدیگر دانست. ممکن است این سه دوره مهم را بیشتر مورد تحلیل قرار دهید.

● این نوع ارتباطات میان سیستمهای ناتوان در درون‌زایی اما توانمند در «گیرایی» با سیستمهای توانمند در درون‌زایی برقرار می‌گردند. طبیعی

است که سیستم توانمند در درون‌زایی قادر است جهت حرکت و هویتی سیستم ناتوان را تعیین کند. معمولاً دوران اول انقلاب صنعتی رامی توان از طریق چنین ارتباطاتی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. فرآیند اولین دوره به گونه‌ای بود که طراحی مدل‌های مستقل بسیار مشکل بود. به همین دلیل روابط در حول محور وابستگی، منجر به پدیدارشدن نوعی ابهام، میان فرهنگ سنتی با فرهنگ مدرن گردید. همین ابهام بود که به صورت شبه مدرنیته ظهور کرد. رویدادی که توانست به نوعی جریان رادیکال برای حفظ هویت درونی از طریق تأکید بیش از اندازه بر روی سنت‌ها فرجام یابد. بدترین بازتاب این نوع وابستگی رامی توان در ایجاد این توهم ردیابی کرد که گویا فرهنگ چیزی جز مجموعه‌ای از سنت‌های پایدار مانده از گذشته نیست. چنین توهمی آینده را که زمینه‌ساز اصلی و مهم زایش فرهنگی است نادیده گرفت و می‌گیرد. از این رو، شکل مقاومت برای بقای سنت‌ها در مقابل شبه مدرنیته، سرانجام سیاسی گردید و امکان تحلیل پدیدار فرهنگ به صورت یک متغیر هویت‌زا از دست رفت. بنابراین یکی از بازتاب‌های ارتباطات وابسته را باید در ایجاد مقاومتی جستجو کرد که می‌تواند ادراک ما را از فرهنگ به عنوان متغیری هویت‌زا به تاریکی برده و غیرممکن یا مشکل سازد. طبیعی است برای گریز از این ضعف، باید شکلی از اقتصاد سیاسی را خلق کنیم که بتواند موجب ادراک و فهم از فرهنگ به عنوان یک متغیر هویت‌زا

است. ورود به روند جهانی شدن بدون چنین درکی غیرممکن است.

○ ارتباطات مستقل، شاید واکنشی طبیعی در برابر ارتباطات مبتنی بر وابستگی بودند؟

● ارتباطات مستقل را باید حد میانی دو نوع رابطه مبتنی بر وابستگی و همبستگی دانست. در این نوع روابط اینطور تصور می‌شود که گویا می‌توان یک میدان مستقل در برابر یک میدان متغیر فرهنگی پدید آورد. معمولاً در قلمرو جهانی شدن، استقلال به معنی وجود یک حیطه بسته و خودکفا نیست، بلکه مفهوم استقلال با پیوند به مفهوم نیازها و خواسته‌های مشترک قالبی از مفهوم همبستگی را پدید می‌آورند. اما نکته مهم این است که در حوزه ارتباطات میان قلمروهای تولیدی، ممکن است نوعی از مبادله پدید آید که منجر به ارضاء نیازهای متقابل شود. در این حال اگر متغیرهای بیرونی به این مجموعه فشار وارد نسازند، ممکن است تا سالها این مجموعه به طور اتوماسیون با یکدیگر رابطه برقرار سازند. به طوری که منطقی‌های ثابت ارتباطی خود را تغییر ندهند. اما آنها سرانجام در گرداب قانون افت کیفیت و بهره‌وری قرار خواهند گرفت.

بدین ترتیب ارتباطات مستقل هر چند که در آغاز ظهور خود به هویت فرهنگی مستقل پیوند دارند، اما چون ناتوان از تغییرند، سرانجام به جریانی افولی گرفتار می‌شوند. یعنی پیر شده و

از بین می‌روند. این ماجرا از اصلی ناشی می‌شود که ما آن را اصل «افت آگاهی تحت شرایط حاصل از استمرار منطقی‌های ثابت» نام می‌گذاریم.

ماست؛ یا پذیرش هویت خود از طریق زایش مدام منطقی‌های جدید یا بهتر بگوییم فرهنگ جدید و یا تن دادن به وابستگی و زندگی انگل‌وارانه...

### ○ افت نسبت آگاهی همان معنی دیگر

#### افزایش آنتروپی نیست؟

● بله اما لازم است در اینجا توضیحی را اضافه کرد. اطلاعات فی‌نفسه چیز خطرناکی است چرا که باعث افت نسبت آگاهی می‌شود. ما همیشه از طریق استفاده از منطقی‌هاست که می‌توانیم اطلاعات را ساخت‌مند کرده و به آگاهی یا فرمان‌قابل استفاده بدل کنیم. بنابراین در بهترین شرایط نسبت میان آگاهی به وجود آمده به ظرفیت اطلاعات که مدام افزایش پیدا می‌کند، یک می‌باشد. عدد یک بدان معنی است که ما توانسته‌ایم همه اطلاعات را به آگاهی تبدیل کنیم. اما چون اطلاعات یا بهتر بگوییم متغیرهای محیطی، مدام خارج از اراده ما در حال فزونی هستند، بنابراین اگر منطقی‌های جدید را پیدا نکنیم، طبعاً نسبت آگاهی کاهش یافته و سیستم دچار هرج و مرج می‌شود. این کاهندگی تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که میزان انرژی لازم برای بقا درست معادل میزان انرژی تولید شده در سیستم را دارد. این نقطه را نقطه بحرانی می‌نامیم که یا به مرگ و یا به زندگی انگلی فرجام می‌یابد. بنابراین سیستم فاقد نیروی درون‌زای پژوهش عاقبتی جز مرگ و یا وابستگی انگل‌وارانه ندارد. پس همیشه دو راه در مقابل

### ○ یعنی آیا همین دلیل است که رهی جز

#### روبارویی ارتباط خلاق با محیط و

#### زایش هویت فعال برای خود نیست؟

#### ظاهراً این روند در مرحله سوم که همان

#### همبستگی است روی می‌دهد...

● ارتباطات مستقل آنگاه توان درون‌زایی در خود را پیدا می‌کنند که توانایی درک خواسته یا آرزویی مشترک را داشته و بتوانند در حیطه دستیابی به آنها هر یک نقشی خلاق بازی کنند. در این شرایط طرفین ضمن آنکه هویت فرهنگی خود را از طریق فعال کردن آن حفظ می‌کنند. در مدارات خارجی نیز درهم فرو رفته آرایشهای متفاوتی پیدا کرده و مدام به صورت تپشی از یکدیگر جدا شده و به یکدیگر وصل می‌شوند (جریانهای زایش یا خلاقیت عقول جدید ارتباطی و مبادلاتی). جهانی شدن به معنی امروزی آن تنها از طریق چنین منظری قابل تأمل است.

ترکیب اصلی یک ارتباط مبتنی بر زایش را می‌توان همیشه از رابطه میان فردیتهای خلاق در یک حوزه فرهنگی با جهان خارج از خود تعریف کرد. به عبارت دیگر همیشه یک هسته زاینده درون‌زا که از طریق روابط جدید از زندگی پدید می‌آید، روابط کهنه را به چالش

می‌گیرد. در این حال هدف مهم از زایش، پیدایی فضایی جدید و بسط آن در سیستم است. در این حال نیرویی که می‌تواند زمینه‌های لازم را فراهم سازد، نیروی حاصل از اهداف مشترک و معنوی است. ضمن آنکه شرط بسط مبادله نیز از نظر اقتصاد و توسعه مطرح است. در جهانی شدن زمینه‌های مختلفی را می‌توان برای رشد و توسعه جستجو کرد. اما در حیطه اقتصاد سیاسی و در مقابل آن اقتصاد توسعه، دو نوع قدرت متفاوت ردیابی می‌شوند. در حیطه اقتصاد سیاسی، پول و زور دو عامل اصلی تغییر و تسلط‌اند. اما در اقتصاد توسعه نیروی اصلی درونی و نرم‌افزاری است و آن نیروی زایش منطقهای جدید است. بنابراین لازم است جهانی شدن را از منظر این دو قدرت مورد بررسی قرار داد. قدرت پول و زور، دو قدرتی هستند که همیشه روابط انسانی را براساس زوجهای «نیاز - طمع» و «ترس - زور»، تنظیم می‌کنند. این مقولات نمی‌توانند جو خلاق بیافرینند. البته می‌توانند انگیزه‌ای برای تحرک باشند، اما در آنجا که طرفین مشغول یافتن منطقی نوین می‌باشند، اینان بی‌ثمر می‌شوند و باید روابط متقابل و اقناعی شکل گیرد. البته در دوره اول عصر صنعتی که ماشین فیزیکی غالب است، فرآیند توسعه در تکرار و غول‌آسایی تعریف می‌شود و به همین دلیل است که این اواخر نامش را توسعه ناپایدار گذاشتند. توسعه ناپایدار آن توسعه‌ای است که مدام ضرورت‌های ثانویه می‌آفریند و علم را

تبدیل به مرده‌ریگ سرمایه می‌کند. بهر صورت در جریان جهانی شدن از یکسو هر یک از نیروها می‌خواهند برای خود یک حیطه قدرت ویژه پدید آورند، و از سوی دیگر برای پدید آوردن این قدرت نیازمند به بروز روابط معنوی‌اند. همین تضاد است که می‌تواند هر دو مورد را اندکی تعدیل کند. جهان مذاکره در برابر جهان قدرت تحکم و تصمیم و یا جهان روابط باز، در برابر ماهیت ذاتی و بسته سرمایه، تقابل فرهنگ زایا با اقتصاد بازاری، اثر یک میدان بر روی میدان دیگر.

در جریان جهانی شدن چندین قدرت می‌توانند با یکدیگر تلاقی کنند. مهم‌ترین آنها قدرت زاینده‌گی در جهان با توسعه شتابان است. این قدرت توانسته است ارزشهای اقتصادی هر یک از اجزاء تشکیل دهنده یک کالا را تغییر دهد. به طوری که از هزینه‌های مواد خام در قیمت تمام‌شده کالاها و خدمات کاسته و بر هزینه‌های دانش و تکنولوژی می‌افزاید. این فروپاشی ارزش مواد خام، به صورتی طبیعی موجب بروز بحران بدهی و افت قدرت خرید یا تقاضای مؤثر برای کالاهای جدید می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم جهانی شدن را به عنوان یک رویداد ویژه در جهان معاصر و در روابط میان حوزه‌ها و میدانهای مختلف بررسی کنیم، ناچاریم با این تعریف آغاز کنیم که «جهانی شدن عبارت است از نوعی ارتباط فعال میان فرهنگهای متغیر و با هویت ویژه فعال برای دستیابی به دو هدف تقاضای مؤثر رو به افزایش و تعادل‌های زیست

**محیطی».**

و تنوع قدرت را در خود به نمایش گذارند. این نوع از تمرکز نه تنها منجر به تنظیم رابطه‌ای جدید میان دو بخش سیاست با اقتصاد در حول محور بازخورد امنیت - مالیات گردید. بلکه توانست برای اولین بار، اقتصادار به عنوان نیروی زاینده انرژی و قدرت، در مقابل قدرت سیاسی قرار داده و با آن تنظیم رابطه کند.

ب- متغیر نظم و فرهنگ جدید ارتباطی یک سیستم توانست بر قلمرو کلان فرهنگ تأثیر گذار شود. بدین ترتیب برای اولین بار در جهان نیروهای تولید و پژوهش توانستند یک میدان از فعالیت فرهنگ متغیر، با توانایی بروز اخلاق همبستگی پدید آورند. چنین میدانهایی به سرعت بر میدانهایی که حائز شکل سنتی فرهنگهای ایستا بودند تأثیر گذارده و از تأثیر آنها بر مقولات اجتماعی نظیر سیاست و اقتصاد کاستند.

ج- با شتاب‌گیری هر چه بیشتر پژوهش، زمینه‌ها برای ایجاد شکل جدیدی از رابطه میان جهان صنعتی و جهان سوم فراهم شد.

در اینجا مایلیم به نکته‌ای بسیار مهم اشاره کنم؛ مدتهاست که کلمه جهانی شدن در دهانمان افتاده و در مکتوبات بسیاری این مفهوم به چشم می‌خورد. گروهی جهانی شدن را چون شمشیر داموکلس بر سرمان قرار داده‌اند، به طوری که هر نوع حرکتی را که از نوعی شیفتگی برای ظهور اخلاق مستقل و منطقه‌ای ناشی می‌شود هراسان می‌کنند. «حواستان باشد جهانی شدن در پیش است!» جهانی شدن از نظر اینان یعنی تسلیم شدن به غولی که در دستی

این تعریف از جهانی شدن، به ویژه آنگاه که موضوع تقاضای مؤثر رو به افزایش مطرح می‌شود، زمانی قابل درک است که اندک نگاهی به گذشته بیاندازیم و ببینیم چگونه مجموعه‌های ملی حائز فرهنگی ثابت (فرهنگ مبتنی بر سنتهای بازمانده از گذشته) تبدیل به مجموعه‌هایی با فرهنگهای هویت‌زای متغیر با توان ارتباطی بالا شده‌اند یا می‌شوند.

تأثیر از انقلاب صنعتی درکی که از مفهوم فرهنگ وجود داشت درکی ایستا بود که تمامی هویت یک حوزه فرهنگی را در خود ادغام می‌کرد. علت نیز روشن است تنها از طریق انقلاب صنعتی بود که بشر برای اولین بار توانست در درون سازمانهای کار خود پژوهش را به نهادی فعال تبدیل کند. این روند به معنی ظهور نطفه‌هایی تعریف می‌شود که می‌توانند عادات و روابط جدیدی را هم در درون خود و هم از طریق توزیع و مصرف در حیطه‌های اطراف خود پدید آورند.

○ می‌توان چنین نتیجه گرفت که

پژوهش مهم‌ترین رکن تأثیرگذار در

روند جهانی شدن جدید می‌باشد؟...

● ... با ظهور پژوهش در سازمانهای کار چند اتفاق مهم افتاد:

الف- بقای فعال و متغیر سازمان کار (درون‌زایی مدام قدرت)؛ در این حال سازمانهای کار توانستند برای اولین بار جریانی از زایش و تمرکز



چماق و در دستی دیگران و گل دارد. کدام را می‌خواهید؟ انتخاب با شماست. اما اگر دیر شد، تنها چماق را به کار می‌برند.

گروهی دیگر، از جهانی شدن، دکانهای چند نبش پول‌زا برای خود ساخته‌اند، حواستان باشد. جهانی شدن یعنی الوین تافلر، یعنی دانیل بل، یعنی فلان و بهمان از مک لوهان بگیر تا این آخریها. پس حواستان جمع باشد. اگر گروه اول می‌ترسانندمان، گروه دوم مدعی راه‌حل هستند. آنان می‌گویند؟ می‌تواند ترسی در میان نباشد، البته اگر ما راهنمای شما باشیم؟

گروه سوم آنقدر بی‌خیال هستند که می‌گویند چه باشد و چه نباشد ما را غمی نیست. اینها همه از کرامات استعمار است و ما نباید حتی وقتی کوتاه را هم صرف آن کنیم. این گروه آنچه را که باید در روشنایی دیده شود به تاریکی می‌برند تا دیده نشود.

یکی از مهم‌ترین تحولاتی که از بعد از انقلاب صنعتی اتفاق افتاد تبدیل مفهوم بسته خودکفایی درونی سیستمهای پدرسالار به سیستمهایی است که تنها با مبادله توان زنده ماندن را دارند. این اصل استراتژیک در مورد تمامی اشکال قدرت مدرن صادق است. چه ضعیف و چه قوی. بنابراین هیچ تحلیلی که در آن مقولات سه‌گانه اجتماعی مطرح‌اند، بدون تبیین مفهوم مبادله و ارتباط تحلیلی صحیح از آب در نخواهد آمد.

اگر مبادله یک اصل است پس تمامی تحولات اجتماعی از عصر مدرن به بعد تحت

تأثیر روندهای تغییر و ثبات برای توسعه از طریق همین مبادله مشخص می‌شوند. بدین ترتیب دو نیروی دیگر تکنولوژی برای این فعالند که بتوانند بر مهم‌ترین نیروی مبادله در جهان مدرن یعنی نیروی تقاضا تأثیر بگذارند. جهانی شدن نیز آنگاه قابل تبیین است که بتوانیم تحلیلی ارائه دهیم که طی آن تأثیر مبادله و جزء مهم آن یعنی تقاضا را بر جهانی شدن بررسی کنیم.

اما این بررسی نیازمند به مقاله‌ای مفصل است. در اینجا ما به این دو نکته مهم اشاره می‌کنیم که جهانی شدن محصول احساس خطری است که حاصل جداافتادگی میان قدرت زایش در جهان صنعتی و قدرت خرید در جهان با توسعه کند می‌باشد. طی مراحلی که بحث درباره آن به تفصیل خواهد کشید، اختلاف تکنولوژیک و ثروت میان جهان با توسعه شتابان با جهان با توسعه کند وابسته به فروش مواد خام به آستانه‌ای رسید که آنان را در خطر انقطاع مبادله قرار داد. هیچ چاره‌ای نبود مگر آنکه پشته‌ای مهم دوره اول توسعه صنعتی که همان مواد خام بود توسط مکانیسمهای تولیدی جانشین شود. بدین ترتیب لازم آمد که سیلی از جریان انتقال تکنولوژی و سرمایه از جهان با توسعه شتابان بسوی جهان با توسعه کند به حرکت درآید. اما نیروهای کهنه‌ای که منافع خود را در مکانیسمهای کهنه مبادلاتی جستجو می‌کنند، بیکار نماندند. آنها به‌ویژه در منطقه خاورمیانه که تنها منطقه‌ای در جهان است که

فرهنگی پیش نمی‌آید، بلکه برعکس مدام در قلمرو فرهنگهای منطقه‌ای به پشتوانه نیروهای سه‌گانه زایش، تبدیل و مبادله، فرهنگ‌زایی می‌شود. ماهنگامی می‌توانیم مفهوم جهانی شدن را در جهان معاصر و آینده قابل تعریف کنیم که میان دو قلمرو زایش خلاق فردی و ارتباطات اجتماعی (جهانی) رابطه‌ای فعال را تعریف کنیم. به همین دلیل، دیگر نمی‌توان دیدگاه‌های تا پیش از دهه هشتاد به جهان با توسعه شتابان نگریست. همه به ویژه ما که هنوز هم صاحب یکی از استراتژیک‌ترین مواد خام، یعنی نفت و گاز هستیم باید با دقت بسیار بیشتری به این موضوع توجه کنیم، چرا که هنوز هم میراث اقتصاد نفتی بر ما فشار وارد می‌آورد. مهم‌ترین اثر این میراث همان تحمیل دیدگاه‌های کهنه حاصل از دکترین‌های دهه شصت به سیاستمداران و دست‌اندرکاران جامعه است. بنابراین شرط حضور ما در جریان توسعه جهانی به اصلاح دیدگاه‌های دولت‌مداران و حکومت‌گران جوامعی مربوط می‌شود که هنوز می‌خواهند از اقتصاد سیاسی و فرهنگی مبتنی بر تبادلات مواد خام - کالا استفاده برنند. آنان آرایی را مطرح می‌کنند که فاقد تأثیر بر روی روندهای خلاق روابط اجتماعی و جهانی است. از این رو لازم است مهم‌ترین ضعف خود یعنی نگاه ایستا به فرهنگی ایستا را تصحیح کنند. همان‌گونه که گروه هراسان‌کننده نیز باید بداند، هر هشدار می‌تواند در محدوده یک میدان اثر کاربردی داشته باشد.

دارای ماده خام استراتژیک است، آتشی بپا کردند که هنوز درگیر آن هستیم. آتشی که ما را از ایجاد زمینه‌های لازم برای تحقق توسعه محروم کرده است.

اما در نقاط دیگر جهان موضوع مهمی که به عنوان بنیان اصلی جهانی شدن توانسته است منافع هر دو طرف توسعه یافته و در حسرت توسعه را به خود جلب کند، موضوعی است بنام تقاضای مؤثر. از اواسط دهه هفتاد نیروی نوآوری آنچنان شدت گرفت که تحول در مبانی زایش تقاضا در جهان با توسعه کند به صورت یک ضرورت درآمد. از سویی دیگر کشورهای جهان با توسعه کند نیز ناچار شدند منابع زایش تقاضای خود را که بیشتر مواد خام بودند به منابع کالایی و خدماتی حاصل از تولید تبدیل کنند. برای اولین بار زمینه‌ای مشترک برای انتقال سرمایه و تکنولوژی میان این دو جهان پدید آمد. این زمینه مشترک آنچنان قوی بود که تقریباً تمامی حوزه‌های سه‌گانه سیاست، اقتصاد و فرهنگ را در جهان تحت تأثیر خود قرار داد. هیچکس نمی‌تواند از شعاع تأثیر یکسویه جهانی شدن خود را رها کند. گروه دوم هنوز درگیر دکترین حاکم بر ذهن روشنفکران دهه شصت قرن بیستم است. اما گروه اول ناتوان در تثویز کردن مفهوم استقلال فردی در عصری است که آنها جهانی شدن می‌نامندش. این گروه هنوز این اصل مهم را درک نکرده‌اند که توسعه ذاتاً تکثرزاست و به همین دلیل نه تنها یگانگی و تک‌نگاری